

رهنورد زریاب باید پیشگام شود

برای آنکه خواننده از سر خط این نوشته دچار ابهام نگردد؛ بی مقدمه چینی باید گفت که سخن از فرهنگسازی و فرهنگ آفرینی است، آنهم " فرهنگ اعتراف" که آقای رهنورد زریاب کشف کرده است!

آقای زریاب در یکی از سایتها نوشته ای به نشر رسانیده است زیر عنوان "فرهنگ اعتراف" که در آن از "جنایتکاران دو دهه ی اخیر" در افغانستان توقع برده شده تا به جنایات خویش اعتراف کنند. نویسنده در آغاز با برشمردن محسنات "توبه و انابه" و فیوضات اعتراف به سبک اسلامی (آنهم معلوم نیست به شیوه ی جهادی یا طالبی) نمونه های از "حضرت پیر هرات" گلستان سعدی و "حضرت عبدالقادر گیلانی رحمت الله علیه در حرم کعبه!" مدعی شده که این نمونه ها "سرشت و خصلت اعتراف" را روشن میسازد ولی توضیح نداده است که چگونه اعترافات مانند "الهی همه عمر برباد کردیم و در تن خود بیداد کردیم و شیطان لعین را شاد کردیم" و "ای خداوند ببخشای اگر نه هر آینه مستوجب عقوبتم. در روز قیامت نایبنا بر انگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم." با نوع اعترافات که ایشان در نظر دارند چی وجه مشترکی میتواند داشت؟

سپس آقای زریاب از جهان مقدس الهی نامه های آنچنانی به غرب پرواز نموده و ژان ژاک روسو را بنیان گذار فرهنگ اعتراف معرفی کرده که گویا پس از نشر کتاب "اعترافات" او "فرهنگ اعتراف" در غرب شکل گرفته است. زریاب پس از آنکه خواننده را به زعم خویش متقاعد ساخته که گویا شخص شخیص ایشان فرهنگ اعتراف را کشف نموده اند؛ از نبود این فرهنگ در سر

زمین ما (آنهم در دو دهه ی اخیر و نه در تاریخ کشور) شکوه سر داده و در راستای قرینه سازی برای محکومیت ح.د.خ.ا و پیوند "فرهنگ اعتراف" با مدعیات خویش چنین میفرماید: "...اگر از زمینه سازی های دوران ریاست جمهوری محمد داوود چشم بپوشیم، با یقین میتوان گفت که همه تیره روزی های ما با کودتای ثور آغاز شد."

اگر چنین داوری را از یک فرد کم سواد و بی دانشی میشنیدیم گمان میکردیم که این فرد شاید در سالهای آخر حاکمیت سردار داوود خان به دنیا آمده و چون در کوران حوادث بعدی بزرگ شده فرصت نیافته است که تاریخ کشور خودرا مطالعه کند. اما آقای رهنورد زریاب - داستان پرداز بی بدیل، منتقد و فرهنگ شناس ما چرا؟ چگونه است که او تاریخ کم از کم دو و نیم قرن مملو از وحشت و بیداد و ستمگری و خانه جنگی های وحشیانه ی قبیله ی افغانستان را به تاق نسیان گذاشته و ۷ ثور ۱۳۵۷ را آغاز تیره روزی قلمداد میکند؟

اگر بپذیریم که رویکرد آقای زریاب به تاریخ تحلیلی بر مبنای "قانون علیت ها" استوار است- باید از وی بپرسیم که به چی دلیل باید از نقش "زمینه سازی های" دوران ریاست جمهوری داوود خان برای تبیین منطق وجودی ظهور رویداد های بعدی چشم بپوشیم؟ چی گسست و فاصله ای میان دوران داوود خان و ۷ ثور در میان بوده است؟ حتا چرا نباید فراتر رفته و مجموع نظام سه صد ساله ی قبیله ای - مذهبی را به مثابه ی بستر تاریخی رویداد های سه دهه ی اخیر مورد ارزیابی قرار ندهیم؟ اگر هفتم ثور "علت" همه مصایب سه دهه ی اخیر شناخته شود؛ این علت خود معلول کدام عوامل دیگر است؟ اگر کودتا به مثابه ی یک بدعت شوم سیاسی مردود است؛ چی کسی جز سردار داوود خان مبتکر این بدعت سیاسی در افغانستان معاصر بوده است؟ چگونه است که آقای زریاب ناگهان از فراز ۲۶ سرطان به ۷ ثور خیز بر میدارد؟ اگر با نگرش نویسنده به قضایا بنگریم؛ آیا حق نداریم بگوییم که اگر داوود خان جنون قدرت طلبی و تفرعن سیاسی خودرا مهار میکرد و

در نظام بالنسبه جا افتاده و با ثبات شاهی با جنبش تحول طلبانه ی مردم افغانستان می پیوست و حتا با استفاده از اتوریته ی سیاسی خویش در رهبری آن قرار میگرفت- آیا ممکن نبود که سر نوشت افغانستان به گونه ی دیگر رقم میخورد؟

اگر باز هم سر این رشته را بگیریم و به جستجوی علت العلل ها و اگر و مگر ها به کوچه پسکوچه های تاریخ سرگردان شویم- سر انجام به هابیل و قابیل خواهیم رسید. ولی چنین تحلیل و تبیین فریبنده هیچ چیزی را به اثبات نمیرساند. واقعیت ها را همانگونه که اتفاق افتاده اند باید شناخت .۷ ثور پس زمینه های دراز دامن سیاسی و اجتماعی داشته و بازتاب منطقی دوران استبداد داوودی و یک رویداد تحمیلی و اجتناب ناپذیر بوده است. بی تردید محصول این کودتا خود قابل نقد است. اشتباه، جنایت و حتا خیانت در درازنای عمر حاکمیت ح.د.خ.ا. (بی استثناء - و بگذار فرقه های مرده پرست از این حرف من بر آشوبند) از نظر این قلم قابل ماست مالی نمیباشد. آنچه مرا به نوشتن این سطور وا داشت نحوه ی نگرش تزویری آقای زریاب به مساله است. اگر قرار باشد که یک حزب سیاسی حاکم به جنایات خود اعتراف نماید- لازم می آید که همه عناصری که درآخور این حاکمیت بسته بوده اند نیز به قدر سهم و دخالت مستقیم یا حاشیه ای خود در جهت مساعد سازی بالقوه و بالفعل فضایی که در آن جنایت ارتکاب یافته است -اعتراف کنند. آیا صدها تن از کادر های علمی و فرهنگی اعم از نویسندگان، شاعران، هنرمندان، ژورنالیستان، استادان ، محققین و مولفین غیر حزبی در کنار حزب و دولت و در هماهنگی و زیر دیکته ی همان "حزب جنایتکار" سالهای که در افغانستان خون جاری بود؛ به کار و فعالیت مشغول نبودند؟ چگونه میتوان توجیه نمود که فعالیت آنها به استحکام نظام حاکم یاری نرسانده باشد؟

آقای زریاب به درستی میفرمایند که "ما با فرهنگ اعتراف بیخی بیگانه بوده ایم و هنوز بیگانه هستیم" اینجاست که من به ایشان پیشنهاد میکنم تا

پیشگام شده و سنگ بنای فرهنگ اعتراف را با دستان مبارک خود بگذارند.
اینهم متن پیشنهادی :

" الهی ، اعتراف میکنم که سالها عمر خویش را در زیر سایه ی "جنایتکاران"
تباه کردم، نامه ی اعمال خویش را سیاه کردمی و فرهنگ و ادب "آدمکشان"
را رو براه.

الهی چی کنم، وسوسه ی کرسی نیرومند بودی، پایم به زنجیر نام آوری بند
بودی و گردنم زیر بار منت "سربلند"!

الهی خودت میدانی که رستن از دام و دکا چقدر دشوار است، بریدن از یاران
همپایه به چی پیمانه روان آزار و چشم پوشیدن از سفرهای پر نعمت چی
زیانبار.

بار الها !

به حق فیوضات پیربلند، به برکات شاه نقشبند و جذبات خلیفه ی دردمند؛
گناهان مرا ببخشای، مرا به صراط المستقیم هدایت بفرمای و اگر آخرین
کرسی را که دوستان امریکایی زیر پایم گذاشته بودند از من گرفتی؛ دروازه ی
دیگری از رزق و روزی برویم بگشای. آمین یا رب العالمین!"

31.12.2008

www.ayenda.org